موافقت تقی زاده و مصدق در سیاست موازنه ی منفی

افشار، ایرج

1-درآمد

سید حسن تقی‏زاده در نامه‏یی مورّخ 26 بهم 1326،خطاب به‏ وزارت امور خارجه به موضوع نفت و مقاصد شوروی و انگلیس و امریکا پرداخته است و از مقوله‏ی سیاست«موازنه‏ی منفی»سخن‏ به میان آورده و طبعا نظرش به نظریه‏یی‏ست که دکتر محمد مصدق‏ در آن وقت عنوان و مصطلح کرد.

تقی‏زاده اعمال این سیاست را موجب کم شدن توقعات شوروی‏ دانسته و معتقد بوده است که«سیاست مثبت»عواقبی نامناسب در پی خواهد داشت.نوشته است:«ظاهرا عقلای انگلیس به حصول‏ آن‏چه به قول بعضی ناطقین در ایران«موازنه‏ی منفی»نامیده شده، مایل‏ترند و گمان می‏رود بیش‏تر راغب باشند که هم روس‏ها عقب‏ بروند و هم خودشان...لیکن اگر روس‏ها یا مستقیما و یا به وسایلی‏ غیر مستقیم تسلط خود را در ولایات شمالی مداومت بدهند،ناچار موضوع«موازنه‏ی مثبت»به میان آمده،موجب اشکالات عظیمی‏ برای مملکت ایران خواهد شد...»1

2-متن نامه‏ی محرمانه

متن حاضر از روی مسوده‏یی به خط خود تقی‏زاده از نامه‏یی‏ست‏ که آن را در تاریخ 26 بهمن 1323/10 مارس 1945،توسط حسین‏ قدس نخعی از لندن به نصر اللّه انتظام وزیر امور خارجه‏ی وقت‏ فرستاده است:

«جناب آقای انتظام،وزیر امور خارجه

اگرچه تا حد امکان سعی کرده‏ام شمّه‏یی را از آن‏چه از اوضاع‏ سیاسی بین المللی و این مملکت فهمیده و استنباط کرده‏ام مرتبا از گاهی به گاهی به وسیله‏ی تلگرافات رمز معروض بدارم،ولی غالبا تصور می‏کردم که اگر می‏توانستیم هرچندی یک‏بار یک چاپار سیاسی از لندن به تهران و بالعکس داشته باشیم،ممکن بود مطالب‏ را بهتر و بیش‏تر تشریح نموده،بی‏ملاحظه شرح داد.

در این موقع که اجازه فرمودید آقای قدس‏[نخعی‏]به سمت‏ چاپار سیاسی عازم تهران شود،من می‏خواهم شرحی راجع به کلیه‏ی‏ اوضاع سیاسی،نه مطابق آن‏چه عین حقیقت است،بلکه مطابق فهم‏ و استنباط بنده و در واقع آن‏چه از این نقطه مشاهده می‏شود،عرض‏ کنم.قبلا لازم می‏دانم به سه نکته که برای رفع بعضی اشتباهات‏ بیان آن‏ها ضرور به نظر می‏آید،اشاره کنم.

نخست،آن‏که اطلاعات شخص خارجی صاحب‏نظر در سیاست‏ مملکت خود و امور بین الملل که در این مملکت(انگلستان)مقیم‏ است،در این زمان جنگ در درجه‏ی اول از نشریات مختلفه از جراید و مجلات و کتب و رسایل و بعد از مذاکرات با اشخاص کم و بیش‏ باخبر از بطون امور حاصل می‏شود.این اطلاعات در حقیقت غالبا چیزی‏ست تهیه‏شده با نظر مدیران امور و وزارت اطلاعات و وزارت‏ خارجه و مقامات عالیه‏ی نظامی و حاوی‏ست به آن‏چه صلاح یا لازم‏ می‏دانند اعلام کنند و به‏طوری‏که خود می‏خواهند نشر کنند.یعنی‏ چیزی‏ست که اولیای امور می‏خواهند مردم مملکت آن‏طور اعتقاد [پیدا]کنند و خارجیان نیز غیر از آن چیزی پی نبرند و به اصطلاح‏ معروف آن‏چه را که می‏خواهند به خورد مردم بدهند،به دقت تهیه‏ نموده و نشر می‏دهند و اگرچه این ترتیب محدودیت دلیل آن نیست‏ که آن‏چه انتشار داده می‏شود،صحیح نباشد،بلکه قسمت زیادی از آن چون برای مردم خودشان و وکلای مجلس نیز همان را اظهار می‏کنند،دارای شمه‏یی از حقیقت است.

لیکن،عیب کار در این‏جاست که به قول معروف انگلیسی،وقتی‏ اطمینان به یک اظهاری حاصل می‏شود که یقین توان داشت که آن‏ اظهار«مطابق حقیقت و کل حقیقت است و چیزی غیر از حقیقت در آن نیست»،آن‏چه در اظهارات از مجاری رسمی نقص دارد،این‏ است که شرط دوم و سوم را فاقد است،یعنی آن‏چه بیرون داده‏ می‏شود،غالبا تمام حقیقت نیست،بلکه قسمتی از آن است(اگر اصلا دارای حقیقت باشد)و قسمت‏های باقی حذف شده و نیز قسمت‏های‏ خلاف حقیقت گاهی به توریه یعنی به شکل قابل تأویل(یا به اصطلاح فرنگی‏مآب‏ها دروغ دیپلماسی)در آن داخل است.

این است که چون برای مشاهده‏ی منظره‏ی امور عالم و حقایق‏ اوضاع دنیا و جریان اصلی و حقیقی کارها چنان‏که هست،از ده‏ دریچه فقط یکی را باز می‏کنند و باقی را می‏بندند و آن‏چه فقط از آن دریچه توانید دید نیز گاهی دارای اغفال بصر است،بنابراین‏ آن‏چه را که شخص مقیم لندن مثلا می‏شنود و می‏بیند،عین حقیقت‏ به تمامه نیست و ناچار باید فهم و عقل خود را به قدری که کم یا بیش خدا به او داده،اعمال نموده و نتیجه‏ی استنباط خود را بگوید و این‏جاست که اختلاف اعتقاد در اشخاصی که در یک نقطه ساکن‏ هستند و همان جراید را می‏خوانند،پیدا می‏شود.پس اگر این‏جانب‏ مطالب را به نحوی بیان کنم که موافق با بیان یکی دیگر از آن‏ها که بر همان منابع اطلاع دسترس دارند،نباشند،نباید موجب تعجب‏ گردد.

بعضی اوقات هم باید اقرار کنم که فهم من به بطونی که غالبا هم‏وطنان ما برای هرچیزی قائلند-و علاوه بر بطن اول و دوم که‏ گاهی شاید من هم قبول داشته باشم،هر مطلبی را دارای هفت بطن‏ دانسته و فقط بطن هفتم را که البته به عقیده‏ی آن‏ها سرّی‏ست که‏ فقط در اسناد سیاسی محرمانه‏ی جیب و بغل وزیر امور خارجه‏ی‏ انگلیس مکتوم است،مطابق حقیقت می‏شمرند لا غیر-نمی‏رسد و از درک آن‏ها قاصر است...دست انگلیس به تدریج از علاقه‏جات خود در امریکای شمالی و جنوبی و جزایر آن‏جا تا حدی کوتاه می‏شود و میدان برای امریکا خالی‏تر می‏گردد و هم‏چنین تا اندازه‏یی در شرق‏ اقصی که باز امریکایی‏ها نفوذ کلی خواهند داشت و انگلیس فقط با برمه و مالای و سنگاپور برای حفظ تسلط کامل خود سعی خواهند نمود.ولی نهضت هندوستان برای استقلال،برای نفوذ او در خود هند خطر عظیمی‏ست که گمان نمی‏رود رفع آن خطر سهل باشد و ماده عاقبت منفجر نشود.

در میان جمله‏ی این اوضاع عمومی عالم و نظر اجمالی به‏ اطراف آن،چیزی که بالخصوص با ما ارتباط مستقیم پیدا می‏کند، عبارت است از میزان علاقه و نفوذ انگلیس در شرق وسطی و اندازه‏ی جد و عطف توجه آن‏ها به این قسمت دنیا و درجه‏ی‏ ایستادگی و استحکام آن‏ها در حفظ و بلکه تزیید نفوذ و منافع و تسلط خود در این منطقه و نیز مخصوصا وسعت دایره و حدود قسمت مورد علاقه‏ی آن‏ها،و از طرف دیگر،اصرار روس در ایجاد «مناطق امنیت»در پشت سرحدّات خود که از نفوذ غیر در آن‏ مناطق مانع شود.

خطر بزرگ ایران از آن است که اصرار روس در این نظر شامل‏ ایران شمالی هم شده و انگلستان در مقام عجز از عقب نشاندن آن‏ها از آن خطه،خود نیز محض جلوگیری از پیشرفت آن‏ها رو به جنوب، دست از محکم کردن ریشه‏ی تسلط خود در قسمت مرکزی و جنوبی‏ ایران برنداشته،بلکه بر میزان تسلط و حتا اشغال نظامی بیفزاید.

ظاهرا عقلای انگلیس به حصول آن‏چه به قول بعضی ناطقین در ایران«موازنه‏ی منفی»نامیده شده،مایل‏ترند و گمان می‏رود بیش‏تر راغب باشند که هم روس‏ها عقب بروند و هم خودشان،و باز «مملکت حائل» (etat tempon) مستقر شده سر و سامانی گرفته، موجب اطمینان از نگاه داشتن روس در پشت سرحدّ شمالی گردد.

لیکن اگر روس‏ها یا مستقیماو یا به وسایلی غیر مستقیم تسلط خود را در ولایات شمالی مداومت بدهند،ناچار موضوع«موازنه‏ی‏ مثبت»به میان آمده،موجب اشکالات عظیمی برای مملکت ایران‏ خواهد شد.در این زمینه،روس‏ها مشغول اقداماتی مستمر و منظم و تدریجی هستند و نه تنها مسلک کمونیزم را با همه‏ی قوا و وسایل و مداخلات و تحریکاتی که دارند نشر و تقویت می‏کنند و مانند لوبلین‏ در لهستان شرقی جمعی کمونیست را میدان داده و تقویت کرده، مخالفین آن‏ها را سرکوب یا تهدید می‏کنند و مانند غالب جاها که‏ قوای مسلح خارجی در آن‏جاست،به این رویه که شاهد قول‏ سعدی‏ست عمل می‏شود و«سنگ را بسته و سگ را می‏گشایند».

بلکه خیلی خیلی بدتر و خطرناک‏تر از آن نغمه‏ی آذربایجان‏ جنوبی و شمالی و تبلیغات اتحاد میان دو«آذربایجان»است که به‏ انواع وسایل رجب آقا و صفر اوغلی و داداش بالاها از باکو و گنجه و قراباغ به تبریز و اردبیل و مرندو خوی و ارومیه سرازیر شده و در «آنادیلی»(زبان مادری)ماجراجویان یا کم‏مغزان یا فتنه‏جویان آن‏ نقاط را دعوت به یگانگی و برادری می‏نمایند و حتا مأمورین نظامی‏ و کشوری روس و شاید بعضی نمایندگان قونسولی را از آن‏ها قرار می‏دهند و به این طریق می‏خواهند ترتیبی جعلی و مصنوعی تهیه‏ کرده و فراهم بیاورند که آن جمع فتنه‏جوی که شاید صد یک مردم‏ هم نیستند،علم افراشته از قول ملت بگویند:ما طالب مجزا شدن از ایران هستیم و مایل اتحاد باهم‏زبانان خودمان و باقی مردم از ترس‏ جان جرأت اظهار علنی عقیده‏ی مخالفت نکنند.

با این تدبیر،البته در مقابل ممالک دیگر و مخصوصا امریکا و انگلیس که حاضر بلعیدن این نوع تظاهرات(با علم به جعلی بودن‏ آن‏ها)در مقابل زورگویی روس هستند،ظاهرا قلم خواهند داد که به‏ مقتضای منشور آتلانتیک مردم آذربایجان حق شرعی التحاق به‏ جمهوری باکو دارند.

چاره‏ی این کار سهل نیست و محتاج به اتخاذ تدابیر خیلی‏ عاقلانه است و شکی نیست که با همه‏ی وسایل ممکنه باید مقاومت‏ شود و برای باطل السحر این‏گونه نیرنگ‏های شیطانی باید کوشید. خواه آن تدابیر نتیجه بدهد و مؤثر باشد یا نه.

و بنده در قلب خودم هیچ شکی ندارم که اولین مقدمه‏ی هر تدبیری برای حفظ مملکت و وحدت ملی و تمامیت ملکی و استقلال‏ آن و موجودیت ملت،با اتحاد ملی و ثبات و قدرت حکومت و فداکاری و گذشت و مقدم داشتن منافع عالیه‏ی ملی و رضای صرف‏ الهی بر اغراض خسیسه و منافسات شخصی یا منافع مادی‏ست و مخصوصا امساک از یاوه‏گویی و بیهوده‏نویسی و بحث و جدال‏های‏ بی‏معنی کوته‏نظرانه در موقع اندیشه‏ی خطر براساس دوام حیات‏ ملت و بقای دولت قدیم که آن‏جا که خانه از پای‏بست ویران است، نباید در بند نقش ایوان بود.

اگر عقل سیاسی و رشد ملی در ارباب سیاست و گویندگان و نویسندگان نمودار شود و از گفتار کم‏فایده و حملات به هم‏دیگر و اختلافات بی‏معنی خودداری نموده،با وسعت صدر و صبر زیاد ائتلافی ثابت تشکیل داده،حکومت قادر و ثابتی را تقویت و پشتیبانی‏ کنند،شاید دولت خود نقشه‏یی برای مبارزه‏ی فعلی و انفعالی با این‏ خیالات فاسد و مهلک خارجیان پیش‏گرفته و وکلا و نویسندگان و علمداران میدان سیاست تهران را نیز هدایت کرده،به هم‏دستی‏ یک‏دیگر صف متحدی نشان بدهند و مخصوصا هیأت‏هایی از اشخاص بی‏غرض آذربایجان در تهران و سایر ولایات تشکیل داده، آن‏ها را وادار به کارکردن و مکاتبه و مراوده با اهل آذربایجان‏ نموده،در تبلیغ از راه محبت بکوشند.

و نیز دولت باید نسبت به اهالی آذربایجان ولو ناز کنند و زیاده‏روی و تندی نمایند،روی محبت زیاد نشان بدهد و مأمورین‏ آذربایجانی الاصل وطن‏پرست به ادارات آن‏جا مأمور کند که هم‏ ایرانی واقعی بوده و هم با زبان خود اهل محل به آن‏ها حرف بزنند و نصیحت کنند و حتا از خرج کردن وجه لازم به‏طور مشروع برای این‏ نوع تبلیغات وطن‏پرستانه کوتاهی نباید بشود.

فرستادن کتب مفیده‏ی آسان به مقدار زیاد و ارزان یا مجانی به‏ آن نواحی مفید است.دیوان قطران تبریزی و صائب تبریزی را بدون‏ تظاهر و سروصدا انداختن باید در آذربایجان منتشر نمود.البته‏ داخل شدن بنده در این نوع تفصیلات که بر اولیای دولت به مراتب‏ روشن‏تر از من است،خارج شدن از موضوع اصلی‏ست.لیکن چون‏ خطر جدی‏ست و جادوی دیو قوی را به آسانی نتوان دفع کرد،تصور می‏کنم برای هریک از رجال دولت و ملت فرض است که به قدر قوه‏ی خود جهاد کند و مأیوس نشود و البته در این نوع امور صبر و حوصله لازم است و کوشش که اگر به صبر بکوشیم«حق رها نکند، چنان عزیز نگینی به دست اهرمنی.»

به نظر بنده در این موضوعات نزدیکی با ترکیه و شاید نصیحت و کمک معنوی و فکری خواستن از آن‏ها شاید بی‏فایده نباشد.ولی‏ این‏کار باید در آنقره به عمل بیاید نه به واسطه‏ی سفیر آن‏ها در تهران که غالبا مردمان با شائبه‏ی ذهن هستند و مخصوصا باید به‏ این نکته توجه داشت که ترک‏ها که غالبا نغمه‏ی ترک بودن اهل‏ آذربایجان را داشتند و در واقع مقصود باطل و فسادآمیز آن‏ها التحاق‏ آذربایجان به ترکیه بوده،حالا شاید با این نوع پان‏ترکیزم در آذربایجان(یعنی التحاق آذربایجان به باکو و در واقع به روسیه) مخالف باشند و اصلا برخلاف این منظور سعی کنند.زیرا که‏ از دست رفتن آذربایجان و جدا شدن آن از ایران و التحاق به روسیه‏ برای آن‏ها خطرناک و بسیار نامطلوب است.خود ترک‏ها هم در این‏ اوقات برای مملکت خودشان خالی از اندیشه نیستند و قطعا از تزاید قوت و نفوذ روس پشت‏شان می‏لرزد.

به گمان بنده،نزدیکی و تزیید مودّت بین ایران و ممالک عربی‏ نیز صلاح است و یکی از کارهای خیلی مضر برای وحدت ملی ما ایجاد و نشر لغات و اصطلاحات جدیده به جای کلمات معروف‏ عربی‏ست.فعلا مردم فارسی‏زبان ایران با مردم آذربایجان یک‏ اختلاف و مباینت دارند که جدایی زبان فارسی از ترکی‏ست،لکن‏ صد رشته‏ی اتحاد دیگر دارند که یکی از آن‏ها مذهب تشیّع و دیگری عادات مشترکه و معارف مشترک(کولتور)و مراودات و غیره‏ است و از آن جمله در هزار یا اقلا پانصد کلمه از زبان هم اتحاد و الفت و علاقه و پیوند وصلت و یگانگی و ارتباط دارند،یعنی در هر دو زبان مشترک است که هرکدام از آن کلمات مانند رشته‏ نخی‏ست که این دو جماعت را به هم بسته و بدین طریق پانصد رشته‏ی بستگی در میان است.ولی وقتی که کلمه‏ی جواب معمولی‏ تمام ایران را تبدیل به کلمه‏ی پاسخ کردیم به دست خود یک‏ رشته‏ی اتصال و الفت را بریدیم و دیگر اهل تبریز زبان شما را از آن‏چه هم که بود کم‏تر می‏فهمد و خودمان را دستی از برادران‏ تبریزی مسلمان و شیعه دور کرده‏ایم و اگر امشاسپندان را به جای‏ ملائکه اختیار کنید و کلمه‏ی ترکی الاصل«قشون»و«ساخلو»را برای این‏که ترکی«منحوس و منفور»است،با این‏که مفهوم عامه‏ی‏ فارسی‏زبانان است دورانداخته کلمه‏ی جعلی و بی‏معنای ارتش و پادگان را که نه اهل آذربایجان می‏فهمند و نه اهل گلپایگان به‏جای‏ آن‏ها بگذارید،این مباعدت و انفصال و بیگانگی را شدت داده‏اید و به داداش بیک قفقازی کمک کرده‏اید که دائما می‏گوید ما را با این‏ فارس‏ها چه قرابتی است.

فعلا می‏دانم حواس ارباب سیاست و اولیای امور ایران بیش‏تر معطوف امر امتیاز نفت شمالی و اصرار روس در آن باب است.اگرچه‏ هنوز که این سطور را عرض می‏کنم(26 بهمن)رییس الوزراء و وزیر خارجه‏ی انگلیس و معاون او از سفر یالطه برنگشته‏اند و به این جهت‏ ملاقات و کسب اطلاعی نتوانسته‏ام بکنم و یقین است که در همین‏ موضوع هم صحبت کرده و شاید قراری داده‏اند.

سابقا عرض شده بود که مستر ایدن صریحا و جدا توصیه به‏ مقاومت در این امر می‏نمود و حضرات خیلی اظهار همراهی به ما و مخالفت با مقاصد روس در این زمینه می‏کردند.ولی اگر در این‏ کنفرانس اخیر در این باب سست شده باشند،ممکن است ترتیب‏ وسطی پیشنهاد کنند،چنان‏که به لهستان همین نوع پیشنهاد کردند که به ظاهر معتدل‏تر از رویه‏ی روس به نظر می‏آمد.ولی در معنی‏ همان مثل سابق بود.

از گوشه و کنار شنیده می‏شود که ممکن است پیشنهاد شود در موضوع نفت شمال هم شرکتی روسی و ایرانی به‏طور نصف و نصف‏ مانند شیلات و از روی نمونه‏ی آن تشکیل شود.واضح است که‏ چنین چیزی عینا باز نظیر امتیاز خواهد بود و شخصا گمان می‏کنم ما از نظر ثابت خود نباید اصلا قدمی چپ و راست بگذاریم و پای‏مان‏ نباید بلغزد،بلکه باید ثابت‏قدم باشیم و خود را به موضوع کنار آمدن و حد وسط تا ممکن است آشنا نکنیم.البته این تصورات در باب‏ احتمال پیشنهاد و غیره در حکم اطلاعات امروز است و بعد با آن‏چه‏ اطلاع پیدا می‏کنیم شاید مطابقت تام ندهد،در هر صورت،کم‏ترین‏ چیزی که باید بکنیم مقاومنت انفعالی‏ست...».2

پی‏نوشتها

(1)-تقی‏زاده،سید حسن،نامه‏های لندن،به کوشش ایرج‏ افشار،تهران،نشر فروزان‏روز،1375،ص 167.

(2)-هم او،صص 153-171.